



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۳/۲۲

م. اسحاق نگارگر

قُفس از خاک به پا برخیزد

فردا باز نوروز است. عمر راستی هم که زود می‌گذرد. این یادداشت را من یک روز پیش از نوروز در ۲۰ مارچ ۲۰۱۴ نوشته بودم و اینک باز به یاد نوروز بلخ از یخبندان غیر معمول برمنکهم برای دوستان تقدیمش می‌کنم. ۲۰ مارچ ۲۰۱۸ نکارگر برمنکهم

*** **

فردا نوروز است و من هنگامیکه در وطن بودم نوروز را حتماً در مزار شریف که سرزمین مألوف من بود سپری می‌کردم و وقتی از وطن دور افتادم هر سال در هر جا که بودم به یاد بلخ و نوروز می‌افتادم. دو روز پیش از نوروز سال ۱۹۹۹م در افغانستان طالبان با قدرت فرمان می‌راندند، جنگ دوام داشت و امید غلبه مخالفان برای شان نمی‌رفت حالا بگذریم از اینکه مخالفان نیز چندان بهتر از طالبان نبودند. دو روز پیش از نوروز من شعری آمیخته از نومییدی و امید سروده و در آن ابراز امید کرده بودم که یک بلای آسمانی گریبان مردم بیچاره را از طالبان و همه جنگسالاران رها خواهد کرد.

آن بلای آسمانی به صورت حادثه یازدهم سپتمبر فراز آمد و قدرت دولتی طالبان را سرنگون ساخت اما طالبان را به صورت مار زخمی رها کرد و برای جنگسالاران دیگر که به هیچ وجه در زیان خود از طالبان کم نبودند رشوه‌ها داد و آن مارها را یکی نموده به اژدها بدل کرد.

امروز طالبان بر سر قدرت نیستند ولی این مار زخمی باز هم به شدت نیش می‌زند و هر جا که سر می‌زند به مردم جنازه عزیزان شان را تحویل می‌دهد و کشور همان ماتمسرا که بود هنوز است و باز هم شعر مرحوم استاد خلیلی را در نوروز می‌توان خواند یعنی:

"گویید به نوروز که امسال نیاید"

درکشور خونین کفنان ره نگشاید"

متأسفانه جاروی عدل سلیمان دیوان ستم را نروفت و فریاد مظلومان افغانستان به گوشی نرسید و بنا بر این خون انسان همچنان بی ارزش ماند و حق به حقدار نرسید و این باز هم خون بی گناهان است که جاده ها را رنگین می کند.

آنکه در نوروز بر نعش عزیزان خود واویلا سر داده است چه گونه می توان برایش نوروز را تبریک گفت و در ماتمسرا چه گونه می توان ساز و سرود کرد؟ به هر حال پانزده سال پیش آنچه را که برای نوروز سروده بودم با شما در میان می گذارم و اگر آرزوهای بیان شده در آن شعر کلاً تحقق نیافت باز برای سال های آینده آرزو می کنم که دست اسلام گروه خوارج از سر مسلمانان جهان کوتاه شود و اسلام دوباره در مسیر اعتدال خواهد افتاد. عنوان شعر من این است که:

فُقُوسُ از خاک به پا برخیزد

همه گویند بهار آمده است وان گُل سرخ مزار آمده است
حُسن در باغ شده جلوه طراز عشق با وصل کنار آمده است
باز گردیده چمن شاهد باز فُرصت گشت و گذار آمده است
بهر خنیا گری محفل گُل بلبل و قمری و سار آمده است
مست باشد ز شرابِ شبنم باغ هم باده گُसार آمده است
گُلِ سوری شده مُرتاضِ چمن
خفته بر بسترِ خار آمده است

** * **

من ندیدم به جُز از بارش و باد

با چه حيله دلِ خود سازم شاد

باغ در بستر نوروز غُنود فصل عشق آمد و امید فزود
شاعر مُقتدر کشور باغ هر زمان چامه رنگین بسُرود
وندران چامه به آهنگِ دگر چهره لاله و نسرين بستود

ابر با دست گلاب باران از رُخ سبزه و گُل گرد زُدود
لاله تا باده شبنم نوشد جام در دست چه خوش دیده گشود
می فرستد همه این زیبایی بر توانمندی مشاطه دُرود
لیک در کشور ویرانه من نیست چیزی به جُز از آتش و دود
نفرت و کینه و جنگ است به چه امید شود کس خوشنود

** * **

من بیچاره درین کنج غریب
از بهار وطنم چیست نصیب؟
همه دم رنج پرستار من است
از من ار نیست، پس از کیست نصیب؟

** * **

گر بهار آمد و شد باغ نکو لاله نوشید سبو پُشت سبو
مست و مغرور بُود نرگس وهی بنگرد روی در آینه جو
سنبلِ عشوه گر و جلوه فروش وا نمودست زهم حلقه مو
بید رودابه زیباست که ریخت به سوی زال زمستان گیسو
چون عروسی به هوای شوهر زده بر خویش عجب عطر شبو
می کند دست نوازشگر باد جام گُل در خُم تالاب فرو
چون سیه مست شود از مستی می زند پهلوی گُل ها پهلو
آن دل خون شده از هران را قمری غم زده پیش ناژو

بُرده و سوزن منقار گرفت
تا کند چاکِ دل خویش رفو

** * **

من جُدا مانده ام از یار و دیار
همچو ساعت شده ام لحظه شمار
دل بریدن ز وطن نا ممکن
خو گرفتن به عدو بس دُشوار
لیک در سینه من سخت تپد
دل از عشق به فردا سرشار

** * **

این شب تیره به پایان برسد	صبح فردا چو خرامان برسد
روز خورشید درخشان برسد	شام تاریک جهالت گُذرد
نوبت غنچه خندان برسد	فصل این گریه و ماتم برود
باغ را آینه بنندان برسد	بستر یخ زدگی بسته شود
تو ببینی که چه آسان برسد	گرچه مشکل بکند جلوه کنون
موسم مستی مستان برسد	محتسب خون دل خویش خورد
باز صد شیشه به دندان برسد	شاخه تاک شکستند ولی
کو بلای که شتابان برسد	سخت ماتمکده شد این درودشت
ساز در دست غزل خوان برسد	قُقُس از خاک به پا برخیزد
آب در رود فراوان برسد	بشکند این یخ سردی و سکوت
باز در بیشه شیران برسد	آری آن گوهر شب تاب جهان
برسد راحت "افغان" برسد	گر چه درگیر ستمهاست کنون

از پی روفتن این همه دیو
جاروی عدل سلیمان برسد

** * **

گرچه امروز درین جا سوزم چشم امید به فردا دوزم
هرچه خاموش کند دستِ فلک باز من شمع دگر افروزم
گر ثباتِ قدم ماند ز پای هُنرِ جهد وُرا آموزم
غم اگر کرد اسیرم غم نیست هست تا پای تلاش اندوزم

می دهد نیروی دیگر هر دم

در شبِ تار خیالِ روزم

شبِ نوزدهم مارچ ۱۹۹۹ میلادی برمنگهم

عرض ناشر:

جناب دانشمند فرهیخته و قلم به دست توانا استاد نگارگر بزرگوار،
از تأخیر یک روز در نشر مضمون عالی شما و از شعر عالی تر از آن معذرت ما را بپذیرید چه
این پیام شما باید دیروز نشر می شد. ایکاش آنرا یکی یا دو روز قبل از نوروز ارسال می فرمودید.
نوروز و سال نو ۱۳۹۷ شمسی را به شما دانشمند بزرگوار و به هر یک از خانواده عزیز تان تبریک
عرض می کنم. در عین زمان سالگره فرخنده تولد آن استاد دانشمند و بزرگوار را از صمیم قلب مبارکباد می گویم
و برای شان طول عمر با صحت متمنی ام. ولی احمد نوری